

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان  
دوره جدید، سال دوم، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۹

## جایگاه اقبال لاهوری در حوزه ادبیات تطبیقی و تأثر او از شاعران فارسی زبان تا عصر حافظ\*

دکتر ابوالقاسم رادفر

استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### چکیده

محمد اقبال لاهوری بی گمان یکی از بزرگ‌ترین شاعران دو زبانه شبه قاره هند و پاکستان است که شعر و ادبیات فارسی تأثیر زیادی در تکامل شخصیت و پدید آمدن آثار وی داشته است. اقبال در نتیجه آشنایی با شعر فارسی و پرورش در مکتب شاعران بزرگی چون سنایی، مولوی، سعدی، حافظ و ... توانسته است در قالب مثنوی و غزل و رباعی و ... سروده‌هایی زیبا، عمیق و به اسلوب بیافریند که بازتاب اندیشه آنان و دریافته‌های ذهنی خود شاعر است. البته، اگرچه اقبال با بهره‌گیری از تعالیم اسلامی و عرفانی عمیقاً متأثر از مولوی بوده است، اما در برخورد با سعدی و حافظ و بهره‌گیری از سبک و سیاق و آراء و اندیشه‌های آنان چنین نبوده است. به هر حال، او توانسته است با آفرینش آثار ارزشمندی چون *اسرار خودی*، *رموز بیخودی*، *زبورعجم*، *گلشن راز* جدید، *پیام شرق*، *می باقی*، *جاویدنامه* و ... جایگاه ویژه‌ای در حوزه ادبیات تطبیقی داشته باشد. نگارنده در مقاله حاضر برخی از این تأثیرات و بهره‌گیری‌های فکری و هنری اقبال از شاعران بزرگ فارسی تا حافظ شیرازی را عرضه کرده است.

### واژگان کلیدی

اقبال لاهوری، شعر فارسی، ادبیات تطبیقی، مولوی، سعدی، حافظ.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۱۲/۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۹/۳  
نشانی پست الکترونیک نویسنده: Agradfar@yahoo.com

## ۱- زمینه بحث

هر چند پیشینه ادبیات تطبیقی براساس نوشته‌ها و تأملات برخی از محققان و منتقدان ادبی به گذشته‌های دور حتی پیش از اسلام می‌رسد و پژوهش‌هایی نیز در این باره صورت گرفته است، برای مثال بسیاری از اصطلاحات، لغات و ترکیبات در زبان پهلوی که به صورت هزوارش بوده و نیز وجود واژگان معرب بعد از اسلام، همه نشان از سابقه طولانی و نتیجه تعاملات فرهنگی پدید آورنده حوزه ادبیات تطبیقی است (محقق، ۱۳۸۴: ۲۶۵-۲۷۱)، اما اگر تاریخچه ادبیات تطبیقی به مفهوم جدید آن را بررسی کنیم، در اوایل قرن نوزدهم در فرانسه به رشته‌ای از تاریخ ادبی اطلاق می‌شد که به بررسی تأثیر مقابل ادبیات فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی می‌پرداخت که بعدها به تدریج گسترش یافت و بررسی و تحقیق در حوزه وسیع روابط ادبی جهان را دربرگرفت. در این عرصه ردپای استادان و پژوهشگرانی چون ویلمن، ژان ژاک آمپر، سنت دو بوو، وان تیگم، گوینارد، ماکس کوش، فایشتاین، شافر، چارلز چیلی در کشورهای اروپایی دیده می‌شود که نخستین افرادی هستند که پایه‌ها و مکاتب ادبیات تطبیقی را در جهان پی‌ریزی کردند.

در ایران اگرچه اصطلاح «ادبیات تطبیقی» را چندان وافی به مفهوم اصطلاح‌های Comparative Literature و La Literature Comparee یا الادب المقارن ندانستند، ولیکن با تساهل و تسامح آن را پذیرفتند.

در فرهنگنامه ادبی فارسی ادبیات تطبیقی چنین تعریف شده است: «از شاخه‌های نقد ادبی که به سنجش آثار، عناصر، انواع، سبک‌ها، دوره‌ها، جنبش‌ها و چهره‌های ادبی و به‌طور کلی مقایسه ادبیات در مفهوم کلی آن در دو یا چند فرهنگ و زبان مختلف می‌پردازد. ادبیات تطبیقی از ادبیات و روابط ادبی ملل مختلف و بازتاب ادبیات یک ملت در ملتهای دیگر سخن می‌گوید. بالندگی و شکوفایی این نوع ادبیات، نتیجه گسترش پیوندهای ادبی ملت‌های گوناگون و رواج و انتشار کتاب، به‌ویژه در سده بیستم میلادی است. آنچه در ادبیات تطبیقی اهمیت دارد، پژوهش درباره تلاقی ادبیات در زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف، یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد ادب در گذشته و حال و به‌طور کلی، ارائه نقشی

است که پیوندهای تاریخی در اثرپذیری یا اثرگذاری ادبی داشته‌اند، چه در سبک، چه از دیدگاه جریان‌های فکری» (قاسم‌نژاد، ۱۳۷۶: ۴۱).

چنان که لطفعلی صورتگر به جای ادبیات تطبیقی، ادبیات سنجشی را به کار می‌برد، ولی جواد حدیدی این تعبیر را رسا و وافی نمی‌داند و بر آن است که اگر بخواهیم عبارت یا اصطلاحی برای بررسی تأثیرات و روابط ادبی میان ملت‌ها به کار ببریم، بهتر است از همان اصطلاح ادبیات تطبیقی استفاده کنیم. به نظر زرین‌کوب آنچه را که امروز در کار نقادی به تعبیر عام «ادبیات تطبیقی» گفته‌اند، مناسب‌تر است که نقد تطبیقی بخوانند. آیت‌الله‌زاده شیرازی ترجمه معادل‌الادب المقارن را بر ادبیات مقایسه‌ای مرجح می‌داند، زیرا بر آن است که تطبیق، اعم از مقایسه است و ادبیات مقایسه‌ای در مقابل ادبیات سنجشی و ادبیات تطبیقی، اصح تعابیر است با این حال، عنوان کتاب «الادب المقارن» محمد غنیمی هلال را همان ادبیات تطبیقی ترجمه کرده که متداول‌تر و مانوس‌تر است. اما مراد از تطبیق، سنجش و مقایسه ادب دو یا چند ملت است (امین مقدسی ۱۳۸۶: ۳-۵).

## ۲- بررسی جایگاه اقبال در ادبیات تطبیقی فارسی

### ۲-۱- اقبال و بهره‌گیری از آیات و احادیث و منابع اسلامی:

علامه اقبال لاهوری که در شعر و حکمت و سیاست صاحب نام و در زمره شاعران مشهور شبه قاره هند و پاکستان است، بیشتر میراث شعری و عرفانی خود را در قالب غزل و مثنوی عرضه کرده است. تعالیم هوشمندانه او بیشتر آموزه‌هایی است که پیوسته آبخشور پرسش‌ها و سرگشتگی‌های انسان، به‌ویژه انسان نسل امروز است. مضامین آیات و احادیث و شعار وحدت و یگانگی مسلمانان در اشعار او فراوان است.

اقبال انسان وارسته و آزاده‌ای است که در اجرای اعمال شریعت و پای‌بندی به خدا، قرآن، پیامبر (ص) و اولیای دین به‌ویژه حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) عقیدت و ارادت ویژه‌ای دارد و تعلیمات قرآنی را سرلوحه زندگی خود قرار داده است و پیوسته از اتحاد و وحدت اقوام شرق و مسلمانان دم می‌زند. شاعری است که فرهنگ ملی و دینی را محور حرکات اجتماعی و دستورالعمل زندگی‌اش ساخته است. وی در آثار عرفانی‌اش: «ارمغان حجاز»، «پیام مشرق»،

"اسرار خودی" و "رموز بیخودی"، به دنبال کمال انسانی و ارتقای مقام بشری است. با توجه به این امر اقبال توانست جهان‌بینی تازه‌ای بر مبنای اصالت انسان بنیان کند و فلسفه «خودی» را که ریشه در خداشناسی دارد، بارور سازد. شعر اقبال به پیروی از مراد خویش مولانای رومی و به سبک مثنوی از آیات و احادیث و روایات مشحون است، چنانکه در ابیات زیر:

هر که در آفاق گردد بوتراب      بازگرداند ز مغرب آفتاب  
از خود آگاهی یداللهی کند      از یداللهی شهنشاهی کند

(کلیات، ۱۳۴۳: ۳۴)

«بوتراب» را که کنیه مولانا امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) است و پیامبر اکرم (ص) بدو داده است، انسان کامل و ولی برحق می‌داند و به ردّالشمس یا داستان بازگرداندن آفتاب پس از غروب کردن برای ادای نماز آن حضرت اشاره دارد و اینکه ایشان مظهر اسماء و صفات الهی بوده‌اند. چنانکه در ادعیه آمده است: «یا یدالله یا عین‌الله و ...» و در عرفان اسلامی هر کس به این مرتبه برسد و اعمال او ناشی از خودآگاهی باشد، انسان کامل، قطب زمان، ولی و خلیفه‌الله بر روی زمین است و عالم مسخر اوست.

از این رو اقبال شاعر دردآشنای گذشته و حال خویش است. اوست که در طول حیات فکری و شاعری خود تجارب بسیاری اندوخته و راز و رمز زندگانی و جوهر والای انسانی و راه و رسم عبودیت را با روشی عاشقانه با پیروی از تعالیم قرآن بزرگ، سخنان پربار پیامبر اکرم (ص)، رهبران راستین دین و حقیقت، بهره‌گیری از اندیشه و افکار متعالی و دلخواه خود از بزرگان و متفکران و سخن‌سرایان گذشته و معاصر خود در شرق و غرب اخذ کرده است و در تنور ذهن خود آن‌ها را رنگ و جلا داده و به دیگران عرضه کرده است. با توجه بدین ویژگی است که شعر اقبال یک بُعدی نیست و در یک زمینه خاص سروده نشده است ... رنگ و بوی شعر اکثر شاعران پیشین و امروزی را در خود دارد. از کلام فردوسی گرفته تا ملک‌الشعراى بهار در ایران و شاعران و عارفان گذشته تا معاصر او در شبه قاره. مفهوم و مضمون کلام بزرگانی چون برگسون، میلتون، نیچه، دانتِه و بسیاری دیگر که در این باره کتاب‌ها، مقاله‌ها و پایان‌نامه‌های بسیاری نوشته‌اند

که ذکر حتی اندکی از آن‌ها کار را دشوار می‌کند (تونسوی، ۱۹۸۱: ۲۳۷-۲۴۰).

همانندی‌ها و مشابهت‌های کلام اقبال را، همچنین در کلام عارفان بزرگی چون حلاج، باباطاهر، سنایی، عطار، عراقی، مولوی، حافظ، ابن عربی و متفکرانی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی گذشته از شاعران پارسی‌گوی و اردو زبان ایران و شبه‌قاره که شعر آنان کمتر رنگ و صبغه عرفانی دارد، می‌بینیم که در این مختصر اشاراتی کوتاه به برخی از آنان می‌شود؛ زیرا این مطلب بحثی درازدامن است که ادای این دین نوشتن کتابی جامع را می‌طلبد تا تمام ابعاد نکته‌چینی و بهره‌جویی صوری و معنوی علامه اقبال را در شرق و غرب نشان دهد. البته در این زمینه خاورشناس نامدار آلمانی آنه ماری شیمل و مرحوم دکتر محمد ریاض و برخی دیگر کارهایی انجام داده‌اند که کافی نیست.

با اینکه عصر اقبال، دوران قصیده‌سرایی نیست و شاعران سبک خراسانی بیشتر قصیده‌سرا بوده‌اند، می‌بینیم که اقبال کمتر از شاعران سبک عراقی و سبک هندی بدان‌ها توجه کرده، ولی با این حال اشعار اقبال بی‌بهره از مضامین و زبان شاعران این سبک نیست. اقبال با نبوغ ذاتی و مطالعه در دواوین شاعران پارسی‌گوی هند و ایران و آشنایی با ظرایف و دقایق هنری و ادبی از تمام شاعران صاحب سبک دوره‌های مختلف شعری بهره گرفته و در نهایت، به زبان و سبک خاصی دست یافته است (رادفر، ۱۳۷۹-۱۳۸۰: ۳). به طور کلی «در سخن او جزالت و انسجام سبک خراسانی و رنگینی و صلابت سبک عراقی و مضمون تراشی و نازک‌کاری و نکته‌یابی سبک هندی به چشم می‌خورد» (اقبال لاهوری؛ مقدمه مشایخ فریدنی، ۱۳۷۰: نودوسه).

## ۲-۲- اقبال و فردوسی:

«اقبال در فلسفه خود، انسان را مرکز وجود می‌داند، بدین معنی که هر چه هست و نیست از او و آگاهی اوست. در این باره نظرش به نظر فردوسی نزدیک است، آنجا که [فردوسی] می‌گوید:

تو را از دو گیتی برآورده‌اند      به چندین میانجی پیورده‌اند  
نخستین فطرت پسین شمار      تویی، خویشان را به بازی مدار

(چاپ مسکو، گفتاراندرافرینش مردم/۶۵-۶۶)

از اقبال:

از خود اندیش و از این بادیه ترسان مگذر

که تو هستی و وجود دو جهان چیزی نیست»

(اسلامی ندوشن، ۲۵۳۷: ۳۸)

شاهنامه که به سبک خراسانی و در قالب مثنوی سروده شده است، مورد توجه اقبال بوده و به شعر زیر از فردوسی استاد و استشهدا کرده است:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی  
در کتاب بال جبریل هم اقبال شعر فردوسی را تضمین کرده، از آن معانی حفظ خودی و احترام ذات استنباط نموده است.

### ۲-۳- اقبال و ناصر خسرو

«اقبال تا حدی شبیه به ناصر خسرو است: شعر نمی گوید برای آنکه سخن خوشایند زیبا گفته باشد. شعر می گوید برای آنکه از آن خاصیت «درمانی» بجوید» (همان: ۱۰). جاویدنامه اقبال غزل عارفانه‌ای به پیروی از قصیده ناصر خسرو و با مطلع:

ای دندنه همچو دن کرده رخان از خون دن

خون دن خونت بخواهد ریخت گردِ دَنِ مدن

آورده است (متینی، ۱۳۵۶: ۳۴۷).

### ۲-۴- اقبال و منوچهری

اقبال به شاعران سرآمد عصر سامانی و غزنوی از جمله فرّخی، منوچهری و مسعود سعد نیز نظر داشته و برخی از مضامین آنان را به کار گرفته است و در اشعارش گاه به نقل بیت یا ابیات یا اصطلاحات و تعبیراتی از آنان می‌پردازد. چنانکه در شعر زیر از قصیده معروف منوچهری دامغانی تضمین کرده است:

«الا یا خیمگی! خیمه فروهل که پیش آهنگ بیرون شد ز منزل»

خرد از راندن محمل فرو ماند زمام خویش دادم در کف دل

(کلیات، ۱۳۴۳: ۴۳۹)

## ۲-۵- اقبال و سنایی

اقبال به سنایی شاعر عارف بسیار ارادت داشت و به زیارت مزار او رفته است. از این رو در مثنوی «مسافر» و دیوان دوم اردوی خود "بال جبرئیل" به ذکر سنایی پرداخته و نیز به استقبال قصیده عرفانی و اخلاقی وی رفته است. در مثنوی «مسافر» می‌فرماید:

آه! غزنی آن حریم علم و فن      مرغزار شیر مردان کهن  
خفته در خاکش حکیم غزنوی      از نوای او دل مردان قوی  
آن «حکیم غیب» آن صاحب مقام      «ترک جوش» رومی از ذکرش تمام

(کلیات، ۱۳۴۳: ۴۲۱-۴۲۲)

عقل و عشق و مناظره آن دو یکی از موتیف‌های قدیمی شعر عرفانی پارسی بوده است که در اشعار عارفانه سنایی با برتری دادن عشق عرفانی بر عقل مادی به اوج رسیده است. اقبال به پیروی از سنایی این مضمون عرفانی بازی عقل و عشق را چنین بیان می‌کند:

عقل در پیچاک اسباب و علل      عشق چوگان باز میدان عمل  
عشق صید از زور بازو می‌خورد      عقل مگارست و دامی می‌زند  
عقل را سرمایه از بیم و شک است      عشق را عزم و یقین لاینفک است  
آن کند تعمیر تا ویران کند      این کند ویران که آبادان کند ...  
عقل محکم از اساس چون و چند      عشق عریان از لباس چون و چند

(کلیات، ۱۳۴۳: ۷۴)

در "بال جبرئیل" اقبال یک منظومه اردوی خود را «افکار پریشان» موسوم ساخته و به استقبال قصیده معروف سنایی رفته است:

مکن در جسم و جان منزل که آن دون است و این والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

(ریاض، ۱۹۷۷: ۲۸-۲۹).

## ۲-۶- اقبال و انوری و خاقانی

حکیم اوحدالدین محمد انوری و حکیم افضل‌الدین بدیل خاقانی شروانی هم که از استادان بنام قصیده هستند، مورد عنایت اقبال بوده‌اند به ویژه مثنوی

"تحفة العراقین" خاقانی که از کتب محبوب اقبال بوده است. و بیت زیر در کتاب "ضرب کلیم" تضمین شده است:

دل در سخن محمدی بند  
ای پور علی، ز بوعلی چند  
دو بیت زیر از قصیده معروف اخلاقی خاقانی، در مقاله دیگر اقبال که عنوانش «اسلام و مسأله ملیت» می باشد، نقل شده است:

مرکب دین که زاده عرب است  
داغ یونانش بر کفل منهد  
مشتی اطفال نو تعلیم را  
لوح ادبار در بغل منهد  
(همان: ۳۰-۳۱)

## ۷-۲- اقبال و نظامی و عطار

اقبال به نظامی گنجوی و عطار نیشابوری هم توجه ویژه دارد و در آثار فارسی و اردوی خود از مضامین و مفاهیم اندرزی و عرفانی آن دو بزرگ بهره ها برده است؛ از جمله در کتاب "پیام مشرق" قطعه هشت بیتی ای عنوان «خرابات فرنگ» دارد که علی الظاهر به استقبال از همان قطعه منسوب به نظامی سروده شده است.

از علائم و قراین چنان به نظر می آید که علامه اقبال حداقل پنج اثر عطار: "دیوان اشعار"، "تذکره الاولیا" و "مثنوی های الهی نامه" و "مصیبت نامه" و "منطق الطیر"، را از نظر گذرانده بود، ابیات زیر از عطار:

صد هزاران سبزه پوش از غم بسوخت  
تا که آدم را چراغی بر فروخت  
صد هزاران خلق در تاراج رفت  
تا محمد یک شبی معراج رفت  
مورد استقبال اقبال قرار گرفته است:  
بهر یک گل خون صد گلشن کند  
از پی یک نغمه صد شیون کند  
شعله های او صد ابراهیم سوخت  
تا چراغ یک محمد بر فروخت

(ریاض، ۱۹۷۷: ۳۲-۳۴)

## ۸-۲- اقبال و مولوی

"جاویدنامه" اقبال، سحرآمیزترین و اعجاب انگیزترین اثر اوست. جذابیت کتاب نه تنها به خاطر مضمونش، بلکه بیشتر از این روست که به سان دانشنامه-ای، آرمان های دینی، فلسفی و سیاسی اقبال در آن وصف شده است. «ژاک برک» خاورشناس و جامعه شناس فرانسوی، از این منظومه به عنوان «اثری عظیم از الهام کیهانی» یاد کرده است.



"جاویدنامه" نیز به سان دیگر مثنوی‌های اقبال از مثنوی کبیر مولانا تأثیر پذیرفته است؛ با این تمایز که اقبال این کتاب را با ابیات و تک بیت‌هایی آراسته که پیش از این اغلب در کتاب "زبور عجم"، و نیز پاره‌ای از کتاب "پیام مشرق" آمده است.

اقبال خود مضمون "جاویدنامه" را متأثر از "کمدی الهی" شاعر نامدار ایتالیایی، دانته آلیگیری می‌داند؛ هر چند که در سروده‌های اقبال در "جاویدنامه" اثری از وصف دوزخ یافت نمی‌شود، و به ندرت به مسأله گناه و رهایی از گناهان اشاره شده است.

از سوی دیگر اقبال از همان دوران جوانی همواره رؤیای سرودن حماسه‌ای همانند "بهشت گمشده"، اثر «جان میلتون» را در سر داشت و حدود سال ۱۹۱۶ میلادی نیز از طرح کتابی با عنوان "اقلیم خاموشان" یاد می‌کند که قصد نگارش آن را داشته است. مضمون هنری سفر به آن جهان در ارتباط گسترده‌ای از تاریخ دین قرار دارد و حتی در ادبیات ایران قبل از اسلام نیز از طریق "ارداویرافنامه" مستند است. در جهان اسلام نیز شاعر شگاک عرب، «ابوالعلاء معری» با هوشیاری کامل این مضمون را به کار برده است. او در "رسالة الغفران"، با تیزبینی و مهارت بی‌نظیری نظریات انتقادی خود را در پوششی ادبی عرضه می‌کند. در سال ۱۹۳۲ میلادی، همزمان با انتشار "جاویدنامه" ی اقبال، در عراق نیز کتاب "رستاخیز در دوزخ"، اثر «جمیل صدیق» منتشر می‌شود که در آن وضعیت سیاسی و فرهنگی جهان عرب به طور گزنده‌ای به نقد کشیده شده است.

نخستین ابیات "جاویدنامه" اشاره‌ای است آشکار به اولین ابیات "مثنوی" مولانا که در آن نی از اصل ازلی خود جدا مانده است و شوق وصال یار دارد. شاعر سپس طلب مشاهده حق می‌کند؛ زیرا تنها جلوه نور و حق است که به زندگی معنا می‌بخشد:

بی تجلی مرد دانا ره نبرد از لگد کوب خیال خویش مُرد

بی تجلی زندگی رنجوری است عقل مهجوری و دین مجبوری است

(کلیات، ۱۳۴۳: ۲۷۵)

گرچه اقبال در نیایش آغازین "جاویدنامه" از انگاره‌های شاعران سنتی ایران پیروی کرده است، ولی شروع واقعی منظومه او همساز با نمایشنامه «گوته» شاعر و

اندیشمند نامدار آلمانی است. «تمهیدی آسمانی» و «تمهیدی زمینی» زمینه‌ساز صحنه‌ای است که نمایش باید بر آن گسترده شود (شیمل، ۱۳۸۱: ۱۲۸-۱۳۰).  
تأثیر مولانا در شکل‌گیری افکار اقبال بسیار وسیع و گسترده است و در جای جای اشعار فارسی و اردوی اقبال رد پای اندیشه و جهان‌بینی و سیطره معنوی مولوی را به وضوح می‌بینیم:

پیر رومی مرشد روشن ضمیر      کاروان عشق و مستی را امیر  
منزلش برتر ز ماه و آفتاب      خیمه را از کهکشان سازد طناب

(کلیات، ۱۳۴۳: ۳۸۸)

آری اقبال خود را باده‌نوش خم عرفان مولانا جلال‌الدین معرفی می‌کند و اهل معرفت را شراب سخن از خم عرفان او می‌چشانند و می‌گویند:

بیا که می ز خم پیر روم آوردم      می سخن که جوان‌تر ز باده عنبی است

(همان: ۲۵۱)

ای که باشی در پی کسب علوم      با تو می‌گویم پیام پیر روم  
«علم را بر تن زنی ماری بود      علم را بر دل زنی یاری بود»

(همان: ۴۵)

اقبال، مثنوی معنوی را قرآن زبان پهلوی و مولانا را دریایی موج و خود را موجی از آن دریا می‌داند. و دُرّ تابنده معرفت را از آن دریا می‌جوید و از صهبای او مستی می‌کند و از دم مسیحایی او جانی تازه می‌یابد. چنانکه گوید:

روی خود بنمود پیر حق سرشت      کاو به حرف پهلوی قرآن نوشت

(همان: ۸)

موجم و در بحر او منزل کنم      تا دُرّ تابنده‌ای حاصل کنم  
من که مستی‌ها ز صهبایش کنم      زندگانی از نفس هایش کنم

(همان: ۸)

یکی از موارد تشابه فکری و مماثلت و تطابق معنوی اقبال و مولانا در این است که هر دو معتقدند که برای فروزان کردن نور خدایی باید خودبین و خودآگاه شد و خودشناسی مقدمه خداشناسی است:

ز من گو صوفیان با خدا را      خداجویان معنی آشنا را  
غلام همت آن خود پرستم      که از نور خودی بیند خدا را

(شادروان ۱۳۷۱: ۹۰-۹۱)

توصیفات رومی در اشعار و نوشته‌های اقبال فراوان به چشم می‌خورد. اقبال فکر مخصوص خویش را نتیجه توصیه و القای مولانا می‌داند و معتقد است که در یک رؤیا مولوی به وی گفته است که درس «خودی» و «خودشناسی» به مسلمانان بدهد:

پیر رومی خاک را اکسیر کرد      از غبارم جلوه‌ها تعمیر کرد  
روی خود بنمود پیر حق سرشت      کو به حرف پهلوی قرآن نوشت

(همان: ۸)

در "گلشن راز جدید" و "بندگی‌نامه" سرتعظیم در مقابل مولوی فرود می‌آورد ...

فرط عشق به مولانا، سخن وی را از رنگ و بوی شیوه استاد خود برخوردار کرده و مزایای مرشد بزرگ مولانا در گفته‌های اقبال متجلی و متلاً است:

پیر روم آن صاحب ذکر جمیل      ضرب او را سطوت ضرب جلیل  
آن غزل در عالم مستی سرود      هر خدای کهنه آمد در سجود

(مقدم صفیاری، ۱۹۸۹: ۲۰۹-۲۱۱).

همان‌طور که اشاره شد، تأثیرپذیری اقبال از مولانا بسیار گسترده است؛ به طوری که در سال‌های اخیر علاوه بر کتاب "اقبال در راه مولوی" محمد اکرم شاه استاد بازنشسته اورینتل کالج لاهور که مرجعی معتبر در این باره است، تقریباً هر محققى که اثرى درباره جهان‌بینی، شعر و اندیشه اقبال نوشته، بخشی از اثر خود را به رابطه معنوی و تأثیرپذیری معنوی اقبال از مولانا اختصاص داده است. از این رو ما هم به ذکر همین نمونه‌های محدود پیرامون این شاعر بزرگ که در کنار او، اقبال بهره‌ها برده و به نکته‌چینی افکار و مضامین او پرداخته است، بسنده می‌کنیم و ادامه سخن را به شاعر بزرگ دیگری وامی‌گذاریم که اقبال از شعر و اندیشه او استفاده‌ها کرده است.

## ۲-۹- اقبال و سعدی

اقبال به سعدی شیرازی علاقه وافر داشت و اشعار زیادی از وی نقل و تضمین و استقبال نموده است. در ضمن بعضی از تراکیب مورد استفاده سعدی را نیز به کار برده است.

سعدی در بوستان گوید:

تو هم گردن از حکم داور میبچ  
و اقبال گوید:

که گردن نیچد ز حکم تو هیچ  
تا توانی گردن از حکمش میبچ

و در جای دیگر می گوید:

سیم ساعد، و او پولاد دست  
میش نتواند به زور از شیر رست

(مقدم صفیاری، ۱۹۸۹: ۲۱۳).  
(کلیات، ۱۳۴۳: ۵۶)

که به تبع این بیت از بوستان سعدی است:

هر که با پولاد بازو پنجه کرد  
ساعد سیمین خود را رنجه کرد

اقبال بسیاری از مضامین شعر سعدی را استقبال و گاهی نیز با افکار سعدی معارضه کرده است، مانند برداشتی از شعر «یکی قطره باران ز ابری چکید» (ر.ک: جلال متینی، ۱۳۵۶: ۳۴۷).

## ۲-۱۰- اقبال و حافظ

حافظ شیرین سخن، لسان‌الغیب، شاعر و عارف نام‌آور سده هشتم بزرگ سراینده‌ای که شعرش همه بیت‌الغزل معرفت است و طوطیان سخن‌سرای هند را وام‌دار سخن شیرین و شکرین خود کرده و گویندگان فراوانی را در اقصی نقاط این سرزمین پهناور و وسیع ریزه‌خوار خوان افکار و معانی و رسایی و بلاغت‌اش کرده است که تا حدودی حق مطلب در کتاب "حافظ اور اقبال (حافظ و اقبال)" یوسف حسین خان به زبان اردو و بسیار آثار دیگر ادا شده است و ما در این جا فقط اشاره‌ای مختصر بدین موضوع می‌کنیم.

اگرچه اقبال در "اسرار خودی" به افکار و اندیشه‌های حافظ که انسان را به بی‌خیالی و عافیت‌طلبی، غم ایام نخوردن و تحسین غفلت و انزوا و گریز از حقایق روزگار دعوت می‌کند، تاخته است، اما خیلی زود درمی‌یابد که افکار حافظ معجونی از تناقض‌ها و بایسته‌های روح بشری است؛ پس بسیاری از آن‌ها را می‌پسندد و در پاسخ به دیوان غربی - شرقی گوته به کار می‌گیرد؛ به طوری که بسیاری از اصطلاحات و تعبیرات زبانی و ادبی خود حافظ را نیز وام گرفته است و از جنبه‌های زیبایی و دلنشینی و هنری حافظ سود جسته است.

علاوه بر حسن ترکیب، وقار تعبیر و مناعت روح که در بسیاری از اشعار اقبال دیده می‌شود، گاهی تعبیرات خاص در اشعار او می‌بینیم و به ابیاتی برمی‌خوریم که گوینده به حریم خواجه شیراز نزدیک شده و انسجام کلام حافظ بر او اثر گذاشته است.

اقبال در "پیام مشرق" اغلب غزلیات خواجه را در جواب و تقلید حافظ شیرین سخن سروده و قسمتی را «می‌باقی» نامیده که آن ترکیب برگرفته از شعر معروف حافظ است:

بده ساقی «می باقی» که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را

هیچ یک از شعرای فارسی زبان شاید مانند اقبال در ساحت حافظ گام‌زنی نموده‌اند، از ایرادات اقبال که در چاپ اول مثنوی "اسرار خودی" بر حافظ گرفته است، نباید این طور استنباط نمود که وی واقعاً مخالف مقام و نبوغ حافظ بوده است. او به توصیف فوق‌العاده حافظ پرداخته و در بعضی موارد به استمداد از روح پرفتوح حافظ اشاره نموده است. مصراع‌های متعددی نیز از اشعار حافظ در نوشته‌های اقبال تضمین شده است:

ای فروغ ماه حسن، از روی رخشان شما

آبروی خوبی از چاه زرخدان شما

و اقبال می‌سراید:

چون چراغ لاله سوزم هم در خیابان شما

ای جوانان عجم، جان من و جان شما

(مقدم صفیاری، ۱۹۸۹: ۲۱۰-۲۱۱)

حافظ:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

اقبال می‌گوید:

ما که افتنده‌تر از پرتو ماه آمده‌ایم

کس چه داند که چسان این همه راه آمده‌ایم

حافظ:

در ازل پرتوِ حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به هم عالم زد

اقبال گوید:

عقل چون پای در این راه خم اندر خم زد

شعله در آب دوانید و جهان برهم زد

حافظ:

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان

که به مژگان شکنند قلب همه صف شکنان

اقبال می گوید:

حلقه بستند سر تربت من نوحه گران

دلبران، زهره و شان، گل بدنان، سیم بران

«اقبال در سال ۱۹۱۹ که در «امرتسر» و لاهور حکومت نظامی اعلام شده بود، با اشعار حافظ خود را تسکین می داد. طی نامه‌ای به مهاراجه سرکشن نوشت: امروز هشتمین روزی است که حکومت نظامی می باشد. خداوند فضل و کرم نماید، من از اشعار حافظ تسکین گرفتم» (شادروان، ۱۳۷۱: ۱۰۸).

محمد ریاض می نویسد: «اقبال، بعد از محمد حسین نظیری نیشابوری (م ۱۰۲۱ هـ)، دومین شاعر بزرگ فارسی است که در میدان غزل به شیوه حافظ زیاد توجه داشته است و آن طور که ناقدان سرشناس ایرانی هم قبول دارند، اقبال در تبّع ظاهری از حافظ بسیار موفّق بوده و حتّی، صرف نظر از موضوعات عصری که شعر اقبال آن‌ها را در بردارد، در بسیاری از غزلیات اقبال، کاملاً پیروی از حافظ محسوس می شود و تنها کسانی بدون ذکر مأخذ در کلام و سبک هر دو شاعر امتیاز می نمایند که در کلام آنان، و یا در شعر یکی از آنان ممارست زیاد دارد. لذا اقبال بی خود و بدون حقیقت این نکته را بیان ننموده که احیاناً او طوری حس می کند که گویا روح حافظ در کالبد وی حلول نموده است. به هر طور، لااقل بیست غزل اقبال با غزلیات حافظ در وزن (بحر) و ردیف یا قافیه اشتراک دارد که به عنوان نمونه چند مطلع از غزلیات مشترک در ذیل آورده می شود:

حافظ: مرزغ سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

اقبال: بگذر از خاور و افسونی افرنگ مشو

که نیرزد به جوی این همه دیرینه و نو

حافظ: کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود

بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود

اقبال: بهار تا به گلستان کشید بزم سرود

نوای بلبل شوریده چشم غنچه گشود

حافظ: سرم خوش است و به بانگ بلند می گویم

که من نسیم حیات از پیاله می جویم

اقبال: به این بهانه درین بزم محرمی جویم

غزل سرایم و پیغام آشنا جویم

حافظ: نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد، سکندری داند

اقبال: جهان عشق نه سیری نه سروری داند

همین بس است که آیین چاکری داند

حافظ: حالیا مصلحت وقت در آن می بینم

که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم»

(ریاض، ۱۹۷۷: ۸۰-۸۱)

آن طور که پیش تر گفتیم، اقبال در اشعار خود از لهجه رومی و حافظ استفاده

نموده است. تکرار بعضی از الفاظ و کیفیت در این اشعار اقبال نیز نزدیکی به

سبک حافظ را نشان می دهد، مانند:

آن حرف دلنواز که رازست و راز نیست

من فاش گویمت که شنید؟ از کجا شنید؟

دزدید ز آسمان و گل شبنمش

بلبل ز گل شنید و ز بلبل صبا شنید

و یا:

زمان زمان شکند آنچه می تراشد عقل

بیا که عشق مسلمان و عقل زناری است

امیر قافله‌ای، سخت کوش و پی هم کوش

که در قبیله ما حیدری ز «کراری» است

(همان: ۸۵)

### ۳- نتیجه گیری

اقبال لاهوری از بزرگان عرصه ادبیات تطبیقی است که از یک سو، با تسلط بر ادبیات و فلسفه غرب و از سوی دیگر، با آشنایی و آفری که نسبت به ادبیات فارسی و پرورش در مکتب شاعران بزرگی چون سنایی، مولوی، سعدی، حافظ و ... داشته، توانسته است جایگاه ویژه‌ای در ادبیات تطبیقی به دست آورد.

اقبال با بهره‌گیری از تعالیم اسلامی و مضامین عرفانی، فلسفی و اخلاقی شرق به‌ویژه ایران زمین، مضمون‌های تازه و افکار بدیعی را در آثار خود پرورانده و بیان کرده است. شعر او بازتاب اندیشه این شاعران و متفکران است. اگرچه سنخیت روحی اقبال با مولانا جلال‌الدین بلخی سبب شده است که کاملاً متأثر از افکار و اندیشه و سبک و سیاق او باشد، اما برخورد اقبال با شاعران دیگر متفاوت است. چنان که گاهی به تضمین و استقبال از شعر آنان رفته و اشعاری را نقل کرده است، ولی گاه نیز در مقام مدعی به بحث و جدال و معارضه با سعدی و رد افکار برخی از تفکرات حافظ پرداخته است که می‌توان آن را نتیجه روح حقیقت‌طلبی و ذهن فلسفی اقبال دانست. البته لازم است بگوییم که از نظر زبانی و اسلوب زیبایی‌شناختی و به کارگیری اصطلاحات و تعبیرات شاعرانه در غزل بسیار و امدار خواجه شیراز است.

اقبال لاهوری متأثر از شاعران دیگر ادبیات فارسی بعد از حافظ نیز هست که نیاز به بررسی و تطبیق و تحقیق دارد و امید است نگارنده در مقاله‌ای دیگر بدان بپردازد.

### کتابنامه

۱. اسلامی ندوشن، محمد علی، ۲۵۳۷، دیدن دگرآموز، شنیدن دگرآموز (برگزیده اشعار محمد اقبال)، تهران: امیرکبیر.
۲. اقبال لاهوری، محمد، ۱۳۴۳، کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری، به اهتمام

احمد سروش، تهران: کتابخانه سنایی.



۳. اقبال لاهوری، ۱۳۷۰، نوای شاعر فردا یا اسرار خودی و رموز بی خودی، مقدمه و حواشی محمد حسین مشایخ فریدنی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۴. امین مقدّسی، ابوالحسن، ۱۳۸۶، ادبیات تطبیقی با تکیه بر مقارنه ملک الشعرا «محمد تقی بهار» و امیرالشعرا «احمد شوقی»، تهران: دانشگاه تهران.
۵. تونسوی، طاهر، ۱۹۸۱، اقبال اورمشاهیر. دهلی: مکتبه نعیمه.
۶. رادفر، ابوالقاسم، ۱۳۷۹-۱۳۸۰، «سبک و درونمایه شعر فارسی اقبال لاهوری»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی باهر کرمان، دوره جدید، شماره ۸ و ۹ (پیاپی ۷)، صص ۱-۱۲.
۷. ریاض، محمد، ۱۹۷۷، اقبال لاهوری و دیگر شعرا فارسی گوی. اسلام آباد پاکستان: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۸. شادروان، حسن، ۱۳۷۱، اقبال شناسی، با مقدمه محمد محیط طباطبایی، تهران: معاونت پژوهشی مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
۹. شیمیل، آنه ماری، ۱۳۸۱، افسانه خوان عرفان نگاهی به اندیشه، آثار و افکار پرفسور آنه ماری شیمیل. به کوشش حسین خندق آبادی. تهران: مؤسسه توسعه دانش و پژوهش ایران.
۱۰. قاسم نژاد، علی، ۱۳۷۶، فرهنگنامه ادبی فارسی: به سرپرستی حسن انوشه. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ذیل مقاله: «ادبیات تطبیقی».
۱۱. متینی، جلال، ۱۳۵۶ (۲۵۳۶)، «اقبال و ایران»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره سوم، سال سیزدهم، صص ۳۳۵-۳۶۶.
۱۲. محقق، مهدی، ۱۳۸۴، دانشنامه زبان و ادب فارسی: به سرپرستی اسماعیل سعادت، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ذیل مقاله: «ادبیات تطبیقی (فارسی - عربی)».
۱۳. مقدم صفیاری، شهین، ۱۹۸۹، نگاهی به اقبال، لاهور: پرفسور شهرت بخاری مدیر اقبال اکادمی پاکستان.